



رضا آشفته در نمایشگاه آثارش در تهران

ایرج راد از بازیگران و کارگردانان قدیمی است که این روزها در نمایش راپورت‌های شبانه دکتر مصدق، نوشته و کار اصغر خلیلی، در نقش روزولت، از مأموران سیا، برای انجام کودتای ۲۸ مرداد بازی می‌کند. با او درباره این نمایش، وضعیت تئاتر و شیوه‌های تمرین، بازیگری و کارگردانی گفت‌وگو کرده‌ایم.

✎ نظر اولیه‌تان درباره نمایش‌نامه راپورت‌های شبانه دکتر مصدق چه بود؟

همان‌طور که از نامش هم پیداست، راپورت‌های شبانه، نشان می‌دهد که متن گزارش‌گونه است و یک متن دراماتیک نیست. در پایان کـــه متن را می‌خوانم دیدم راجع به وقایع ۲۸ مرداد ۳۲ است و مسائلی از این قبیل را به شکل گزارش به تماشاگر منتقل می‌کند؛ دور از اینکه گرایش‌های سیاسی و حزب‌گرایِ را مطرح کند. دیدم این هم یک نوع متنی است که ما را در جریان کودتای ۲۸ مرداد می‌گذارد که تاکنون چنین متن و اجرایی ندیده‌ام. دیدم که بد نیست و البته نه به شکل گسترده، دارد اطلاعاتی می‌دهد چون شخصیت‌پردازی به معنای درشتش نشده است که اینها کی هستند و نوع تحولاتشان چیست و چگونه به اینجا رسیده‌اند، به این شیوه شخصیت‌پردازی نپرداخته و حتی آنهایی که در حواشی این کودتا بوده‌اند خیلی با نام به آنها پرداخته نشده‌است.
روایع فقط به طور گزارش‌گونه به مسائل روز آن دوره می‌پردازد. درعین‌حال بخشی از مردم نیز در آن حضور ندارند. در حقیقت بخش آگاه مردم ایران که به‌رحال در سطوح سیاسی کمتر حضور دارند، در این نمایش مطرح نمی‌شوند. ما عوامل سیاسی را می‌بینیم که بعضی‌هایشان در این قضایا شکل رجوع می‌کنند مطالعه و شناخت رسیدم که دیدم با اجرایش اطلاعاتی در اختیار تماشاگر قرار می‌گیرد. شاید این‌گونه مردم علاقه‌مند شوند که بروند و مطالعه کنند و خودشان وقایع را دنبال کنند.

✎ نقش شما از همان ابتدا روزولت بود؟

بله.

✎ باید مأمور ویژه سازمان سیا باشد؟

او به سازمان‌های سیاسی مختلف وابسته بوده است. نمی‌دانم، در این زمینه‌ها فراوان کار کرده بود. همچنین اطلاعات زیادی درباره وضعیت سیاسی– اجتماعی آن زمان ایران تهیه کرده بود. طبیعتاً وقتی برای این مأموریت او را می‌فرستند، روی این آدم‌هایی که به آنها رجوع می‌کنند مطالعه و شناخت داشته است. حتی بک‌کراند اینها را می‌دانسته است. برای همین نقشه می‌ریزد و برای انجام کودتا به ایران می‌آید. البته ابتدا که شکست می‌خورد، خودش هم فکر نمی‌کرده که دوباره بتواند در این زمینه موفقیتی به دست بیاورد، و به همین دلیل هم از تهران خارج می‌شود و به طرف توشهر می‌رود و بعد دوباره زمینه را مساعد می‌بیند؛ بر اساس یک سری اتفاقاتی که می‌افتد، زمینه را مساعد می‌بیند. او برای این منظور مبلغ ۳۹۰ میلیون دلار هم با خود آورده است. در نمایش هم مطرح می‌شود که برای اینکه هزینه‌ها کودتا را تحت پوشش قرار بدهد، این پول را آورده است.

✎ روزولت چگونه آدمی است؟

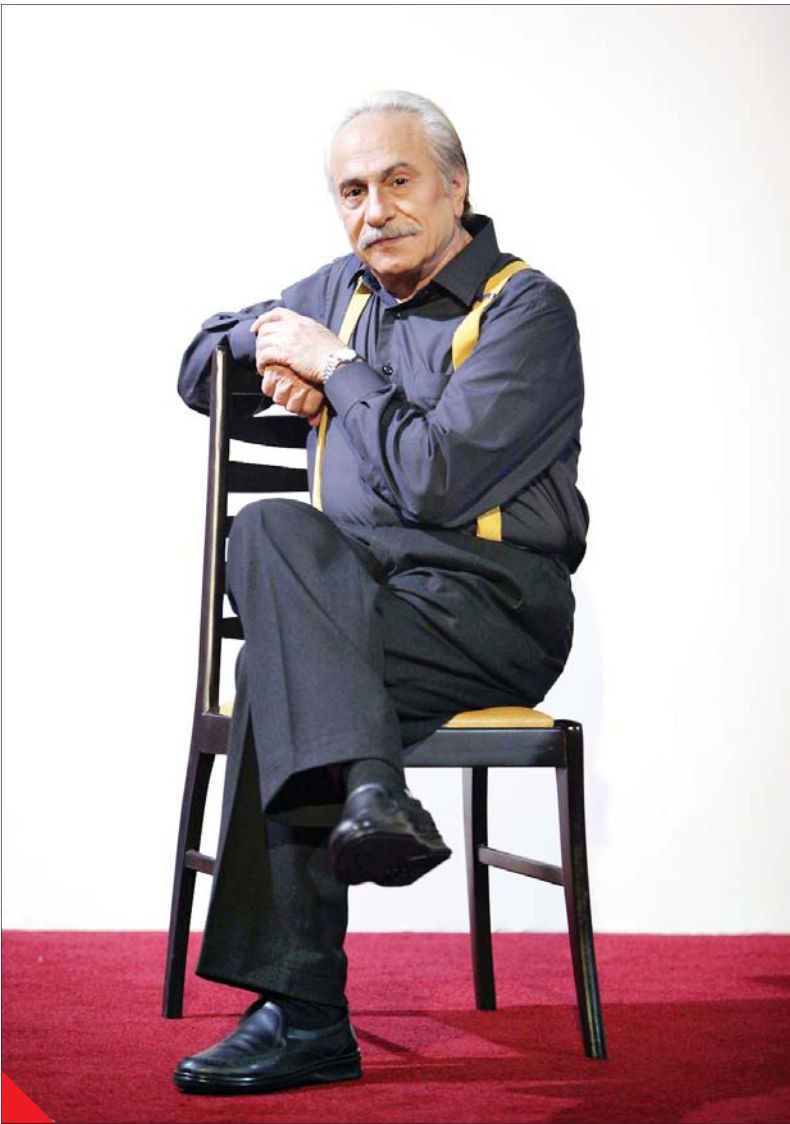
به‌رحال آدم بسیار زرکی است و اما کسانی که خصوصیات جاسوسی و جاسوس‌ماندگی دارند، خیلی آدم‌های متفکر و آن چنان عجیب و غریبی نیستند اما تخصص‌هایی دارند در زمینه کارشان که همان تخصص‌ها به کارشان می‌آید و خیلی در زمینه حس و عاطفی چیز د ندارند و کاملاً آدم‌های تک‌سویه هستند و شناختی که از جوانب قضیه دارند باعث می‌شود که خیلی بی‌محایا به سمت هدفشان حرکت بکنند. بی‌محایای البته با برنامه‌ریزی... دو، سه تا کتاب هم درباره‌اش موجود هست که در همه شباهت به همدیگر دارد، بنابراین شخصیت چندان پیچیده‌ای ندارد. روی خود سبایت هم اطلاعاتی درباره‌اش هست. در نمایش‌نامه هم چندان به شخصیت‌پردازی و عقیه این آدم‌ها پرداخته نشده است. از نظر شکل نمایشی به آنها هم نپرداخته است بنابراین نیازی به مطالعه ظریف و دقیق هم نیست.

✎ بنابراین پروسه تمرین را براساس فعل‌وافاعلات بیرونی انجام داده‌اید که برای مثل بدن چگونه باید حرکت بکند و...؟

منطق معمول تمام این سال‌ها که کار کرده‌ام از تمرین‌های طولانی و منسجم برخوردار بوده است. حداقل با گروه‌هایی که کار کرده‌ام بین یک‌ونیم تا دو ماه تمرین داشته‌ایم. دیگر در کمترین زمان‌های ممکن، تمرین‌های عمومی که تحلیل و درخورانه و بدن و بیان است، انجام می‌شود. راجع به مفاهیم و مسائلی از این قبیل که همواره در تمرین‌ها به آن معتقد بوده‌ام و هنوز هم هستم، در تمرین‌های تئاتر حتما پرداخت می‌شود؛ اما در نوع کاری که انتخاب کردم، برای خودم هم جالب بود که بینم جوان‌ها چطورِی کار می‌کنند، شاید هم هم‌شان این‌طوری کار نکنند.

✎ مثالان این است که تمرین آقای خلیلی متفاوت بوده است؟

بله... این تمرین‌ها با آنچه من آموخته‌ام و دیدهام متفاوت بود؛ یعنی در حقیقت من را یاد کارهای تصویری می‌اندازد که تو یک سکانس را بازی می‌کنی و بعد می‌روی تا سکانس بعدی که از تو می‌خواهند بیایی. اصلاً نمی‌دانی که دیگران چگونه بازی می‌کنند



عکس: امیر چندی، شرق

گفت‌وگو با ایرج راد، بازیگر

نمی‌خواهم تماشاگرانم را گول بزنم

و تا کجا پیش آمده‌اند. طبیعتاً من دو، سه صحنه‌ای که داشتم، و از آقای خلیلی هم می‌خواستم که تو را به خدا برایم تمرین بگذارید. خودش تعجب می‌کرد چرا اصرار می‌کنم که برایم تمرین بگذارد. شاید برخی نیازی به تمرین نداشته باشند اما من احساس نیاز می‌کنم. در این ۱۲،۱۰ جلسه‌ای که به نام تمرین حاضر شدم، از این تمرین‌ها ۱۰ جلسه مربوط به صحنه اول شد که با این پارت‌هایی هست که بازی دارم و برای صحنه دوم هم نزدیک به شش جلسه تمرین کردیم. به استثنای جلسه بازیبنی که هنوز متن را در دست گرفته بودیم و دقیقاً نمی‌دانستیم که صحنه‌های دیگر چگونه هستند، اصلاً خبری از کلیت اجرا نداشتیم. یک جلسه هم به عنوان ژنرال که در همان صبح شبی که اجرا داشتیم، از ابتدا تا پایان کار را گرفتیم؛ بنابراین در طول تمرین هیچ‌گاه با کل کار روبه‌رو نشده بودیم؛ حتی من از آقای خلیلی خواهش کردم که تمرین‌ها را عقب بیندازیم و تمرین بیشتری داشته باشیم؛ ولی انکار تمرین بیشتر امکان نداشت. همین چند شب پیش بود که خود آقای خلیلی گفت که حالا می‌فهمم آنچه می‌گفتی که اگر تمرین بیشتر باشد، چگونه می‌شود چرا که داریم با مشکلاتی مواجه می‌شویم. طبیعی است که هر نمایش نیازمند آن است که وقت و زمان کافی برایش گذاشته شود و همه آنچه درباره‌اش و حول و حوشش می‌گردد، باید این اطلاعات جامع در اختیار گروه قرار بگیرد و به‌ویژه اینکه کار هنری یک کار خلاق است و باید امکان خلاقیت برای بازیگر و کارگردان فراهم باشد و آن نکات فنی باید در پروسه تمرین‌ها مرور و انجام شود. فضاسازی و میزانشا و ارتباطات شخصیت‌ها با همدیگر، تسلط کافی بازیگر بر نقشی که دارد بازی می‌کند و همین‌طور در حقیقت مسلط‌شدن بر لحظات و رسیدن به آن موقعیت‌هایی که بسیار به دلیل خلاقیت می‌تواند تأثیرگذار باشد؛ ازجمله مواردی است که نیازمند تمرین مفصل است.

✎ شاید همان شتاب‌زدگی عاملی بوده که یک هفته اجراها به شکل درست پیش نرود.

نمی‌شود با شتاب‌زدگی کار کرد؛ به‌هرحال تئاتر قواعدی دارد و باید با دقت تمرین‌ها پیش برود. به‌اضافه اینکه شاید موقعیت فرق کرده؛ اما آن موقع که من با کارگردان‌های مختلف کار می‌کردم و خودم نیز که کار می‌کردم، همواره شیوه‌ام این بوده که حتی در شروع تمرین‌ها، حتما تمرین بدنی و تمرین صدایی داشته باشیم. کارهای ورک‌شاپی داشته باشیم، برای همه فضاهایی که باید به وجود بیاید و مسائلی از این قبیل... در ضمن دورمیزنشستن و تحلیل متن و تحلیل موقعیت‌های مختلف و همه این حرف‌ها بسیار جدی است. شاید دیگر این حرف‌ها از مد افتاده است. خودم قبل از اجرا حتماً در حد نیم ساعت کار بدن و بیان انجام می‌دادم. بدن و بیان فقط برای این نیست که ما آمادگی بدنی و صدا پیدا کنیم. این فقط بخشی که قضایاست که در تمرین‌ها باید جریان داشته باشد و باید بازیگر آمادگی پیدا کند؛ یعنی خودش را خلاص بکند از تمام روزمرگی‌هایی که درگیرش هست. حالا خودش را صاف و پاک بکند و این‌طوری آماده بشود و خودش را متمرکز کند. برای همان نقشی که قرار است بازی بکند. بالاخره اینها راه و روش‌هایی است که در تئاتر ثابت شده است. در گروه‌های خارجی نیز دیده‌ام که

هستند؛ اما زیرساخت‌های تئاتر کم‌رنگ است و به آن شکلی که باید و شاید وجود ندارد. این خودش تأثیر می‌گذارد بر یک جوان که دلش می‌خواهد کار کند، اما راه و روش و منش کاری‌اش را پیدا نمی‌کند. درحالی‌که اینها می‌توانند جایگاه بهتری برای تئاتر ایجاد کنند. اینها باهوش هستند، علاقه‌مندند و در خیلی از مسائل توانمند هستند، چگونه بگویم حتی انگیزه‌های خوبی نسبت به کار دارند. اما این انگیزه‌ها آرام‌آرام دارد از بین می‌رود و اینها شکل سرخورده پیدا می‌کنند. اینها مجبورند برخلاف جریان حرکت کنند. اینها قابل بحث و بررسی و حل‌وفصل‌شدن است. باید برای مسئولان این جایگاه تئاتر تعریف بشود که نشده است. اگر مسئولان بدانند، حتماً تمام امکانات لازم را برای تئاتر آماده می‌کنند و تئاتر می‌تواند به جاهای بهتری برسد و در جامعه بسیار تأثیرگذار باشد.

✎ شما در سال ۹۵ در دو نقش کاملاً متفاوت بازی کرده‌اید، در بازار عاشقان نقش حلاج را بازی کردید که نقش مثبت و عارفانه دارد و در راپورت‌های شبانه دکتر مصدق نقش سیاست‌مدار خارجی که بسیار زیرک است و درعین‌حال کودتاجی و ویرانگر و منفی است، چگونه بازیگر می‌تواند این سوبه مثبت و منفی را در صحنه نمایان کند که یکی آسمانی و یکی زمینی باشد؟

من معتقدم که یک بازیگر باید نقش‌هایی را در یک قالب خاص بازی کند. پیشنهادهایی که به بازیگر می‌شود، اول اینکه با متن و کل فضای نمایش ارتباط بگیرد و دوم اینکه نقش را، چه مثبت و چه منفی باید دوست داشته باشد، اما همیشه در متن چیزی وجود دارد. مثبت و منفی بودن زیاد مهم نیست. مهم این است که شخصیت قابل‌باور باشد. اگر یک شخصیت را همین‌طوری منفی بگیریم بدون اینکه یک‌گراندی و زمینه‌ای برای این منفی‌بودن وجود داشته باشد، تماشاگر هیچ‌کام نمی‌پذیرد. همین‌طور هم اگر به نقشی بگوییم این مثبت است، باز هم تماشاگر نمی‌پذیرد. در مسیر پروسه‌ای که دارد، در طی هر اجرایی باید نقشش از نظر تماشاگر قابل‌باور و پذیرفتنی باشد. حالا می‌ماند خود بازیگر که وقتی می‌خواهد نقشی را مثبت یا منفی بازی کند، برمی‌گردد به شیوه‌های بازیگری که چگونه باید به نقش نزدیک شود. باید نسبت به شخصیت آشنایی پیدا کرد و به‌عنوان بازیگر خود را منطق بر آن خصوصیات نقش کرد. اینها هرکدام راه خاص خودشان را دارند. زمینه همه‌شان یک شکل است، باید از اینها شناخت پیدا کنیم. باید از نقش یک طراحی داشته باشیم. شخصیت را باید ببینیم و باید ابعاد مختلفش را در نظر بگیریم. باید خصوصیاتش را در چارچوب نمایش در نظر بگیریم. با آن تعریف و طراحی که از نقش داریم و باید به آن فکر کنیم، همه این ابعاد در وجود همه انسان‌ها هست. از بهترین شکل تا بدترین آن در وجود هر انسانی هست. منتها انسان‌ها خودشان انتخاب می‌کنند که وجه مثبت یا منفی را انتخاب کنند و به سمتش بروند. این شناخت که در هر انسانی هست که این وجه را از همدیگر تفکیک کند و بشناسد و جایگاه اینها را پیدا کند. یک بازیگر موظف است که این جایگاه را بشناسد و از دیده‌هایش و اطلاعاتش به جهان بیرون استفاده کند و نظایری از این شخصیت‌ها را که در تاریخ بوده‌اند و ثبت و شناخته‌شده‌اند بشناسند. و این بخشی از این اطلاعات و شناخت است که در اختیار بازیگران است و باید از آنها استفاده کنند. یک بخش دیگر این است که از درون خودش این کنکاش را داشته باشد که به سراغ نقش برود، بتواند نقش را باور و اینها را همگن کند. یک بازیگر دوست دارد نقش‌های متفاوتی را بازی کند و هر چقدر نقش از پیچ‌وتاب‌های بیشتری برخوردار باشد، جذابیت بیشتری دارد و سخت هم هست اما دوست دارد. من از نقش‌های تکنواخت و کلیشه‌ای و یکدست خوشم نمی‌آید و تا آنجایی که در توانم بوده، از آنها پرهیز کرده‌ام. اول هم باید خودم باور داشته باشم. هیچ‌وقت دلم نخواستـــه بدون خلوص و شفافیت با نقش مواجه شوم و دلم نخواستـــه تماشاگرم را گول بزنم یعنی بازی کنم و چیزی را به او تحمیل کنم. اگر جایی توانم، سعی نمی‌کنم گولم. این تا جایی است که می‌توانم. سعی و تلاشم را می‌کنم به آنچه انجام می‌دهم باور داشته باشم و همه سعی‌ام را کرده‌ام، گاهی کم و گاهی زیاد.

✎ شما با چه تصویری دکتر مصدق را در اجرا دنبال می‌کنی؟

دکتر مصدق جهان‌بینی و نظرگاه دیگری دارد و روزولت مخالف اوست، چون نظرگاه او متفاوت است و در مملکت دیگری زیست می‌کند.

✎ تصور شما؟

جاهایی تحلیل می‌کند اینکه مصدق می‌توانست زمام امور را در دست بگیرد. اولویت‌ها را کم کرده است. با این عنوان می‌کند مصدق الان پیروز کودتاست اما سهم‌خواهی از این پیروزی به جان دولت افتاده و پیروزی مصدق را تا آستانه شکست مشایعت می‌کند. بازی می‌کوبد مصدق از این پیروزی که به مدد مردم به دست آورده، غرّه شده و این غرّه‌شدن باعث می‌شود که پیروزی ما تبدیل به شکست شود. ما جاهایی داریم که نظر این آدم است درباره دکتر مصدق که می‌گوید مصدق آدمی است دل‌باخته مسائل دموکراتیک و مشروطه‌خواهی ولی عوامل وابسته به بیگانه اصلاً اجازه این را نمی‌دهند که در جهت ارزش‌های دموکراتیک وفادار بماند و بتواند با قطعیت عمل کند. اینها موارد حقیقی درباره مصدق است که در متن ارائه نمی‌شود. فقط این شخصیت در جاهایی نظرش را درباره مصدق می‌گوید.

تئاتر و سینما

«سفر به نهایت دور» تمدید شد

مارال فرجاد جایگزین بهناز نادری

شرق: «سفر به نهایت دور» نوشته و به کارگردانی محمد میرعلی‌اکبری که از ۲۲ تیر در سالن چهارسوی تئاتر شهر اجرای خود را آغاز کرده بود، به علت استقبال مخاطبان و هنرمندان تا ۲۹ مردادماه تمدید شد. روزبه حسینی، سرپرست گروه فیلم و تئاتر «وَنَگاهان» با اعلام این خبر گفت: «با توجه به اینکه ما دو هفته دیرتر از زمان معین‌شده اجرای خود را آغاز کردیم (در پی تمدید نمایش بیگانه)، متأسفانه ما بازیگر فوق‌العاده‌ای چون بهناز نادری را از دست خواهیم داد. از پیش‌تر بنا بوده بهناز نادری برای کنسرت/ نمایشی به برلین و سپس به پاریس رفته و به‌عنوان خواننده سولو و نوازنده دف و کُخ، گروه «ناسوت» را همراهی کند که با هفته‌ای تأخیر هم این امر را به انجام خواهد رساند».
دراماتورژ نمایش

«سفر به نهایت دور» درخصوص بازیگر جایگزین بهناز نادری در نقش ساره افزود: «نویسختانه مارال فرجاد بازیگری‌ست که چندبار تجربه چنین موقعیت‌های حادی را داشته است. او شبانه‌روز در حال تمرین است. محمد میرعلی‌اکبری، آرش فلاحت‌پیشه و نشاط باقری شبانه‌روز همراهی‌اش کرده‌اند؛ امیدوارم بتواند رضایت مخاطب را در ادامه این راه و نقش دشوار جلب و جای خالی بهناز نادری را پر کند».
هنرمندان بسیاری از این نمایش استقبال کرده‌اند؛ هنرمندان و صاحب‌نامانی چون: فریبرز رئیس‌دانا، علی باباجاهی، لوریس چکناوریان، مهشید نونهالی، قاسم روبین، پرویز پورحسینی، اصغر همت، ناهید توسلی، شیوا مقالو، هادی صفی‌یاری، محمدرضا خاکی، مصطفی بادکوبه‌ای، رحمت امینی، احمد مسجدجامعی، سعید اسدی، تاجبخش فنائیان، منصور خلج و جلیل فرجاد، گفتنی است گروه بازیگران این نمایش خسرو شهرار، مجید آقاکریمی، آرش فلاحت‌پیشه، محمدرضا مالکی، مسیح کاظمی، مهدی نصرتی، بهناز نادری، کامیُب مُصَف، لادن نازی، حمید خوش‌نویس و سحر حق‌شناس هستند و دیگر عوامل تهیه و ساخت آن به این شرح است: سرپرست، دراماتورژ و مشاور کارگردان: روزبه حسینی.
طراح: احسان فلاحت‌پیشه.

طراح صدا و موسیقی: سجاد کیانی.
طراح گریم: حسام حیدری،
طراح پوستر و بروشور: مازیار تهرانی.
مدیر رسانه و ارتباطات: زینب لک.
مدیر اجرایی گروه: مرتضی حقیقت‌بیان و دستیار و برنامه‌ریز: سعید زارع.
«سفر به نهایت دور» کاری از گروه فیلم و تئاتر «وَنَگاهان»، پس از تمدید ۲۹ ت مرداد، هر شب به‌جز شنبه‌ها ساعت ۲۰ در سالن چهارسوی تئاتر شهر به‌مدت ۹۰ دقیقه روی صحنه خواهد رفت.

وقتی نازنینی از دست می‌رود و نفس در سینه دیگران تنگ می‌شود، بازماندگان دور هم جمع می‌شوند. آیین خاک‌سپاری و بزرگداشت تنها بهانه‌ای است برای گردهم‌آمدن. مردم گرد هم می‌آیند، نه برای ذرف مرده، بلکه برای افراد زنده. کیارستمی رفت به هیچستان، تنها یادش ماند و آثارش. مردم بسیاری اما ماندند، ماتم‌زده و جان‌سوخته. افرادی که از روز به یاد عباس کیارستمی جمع شدند، به خاطر خودشان آمدند تا در کنار افراد دیگری باشند که حالشان به اندازه آنها بد است که به همان اندازه از مرگ هنرمند بزرگ دل‌نخستـــه‌اند. آمدند چون هنوز زنده‌اند، اما جانشان از این مرگ به لب رسیده و تاب درخانه‌نشستن و سردگریبان‌گرفتن ندارند. نمی‌توان این را مرده‌پرستی نامید.

و حرف آخر، باید شکلیا بود تا مرگ کیارستمی به‌عنوان یک پرونده پزشکی به سرانجام برسد، با وجود این، این فاجعه، صدای بلند مصیبتی است که اگر هر کسی در این روزها پایش به بیمارستان باز شود با آن روبه‌روست. در سیستم بیمارستانی ایران امروز، حقوق بیمار مشخص نیست. شمار زیادی از پزشکان و پرستاران ما بی‌مسئولیت شده‌اند و بیمارستان‌های ما دیگر مکان‌هایی امن برای درمان نیستند. ما پزشک را فرستاده‌ای که آسمان و انتقاد و اعتراض با خطاهای آنها را گناه می‌دانیم، ما مدتهاست که ارزش پزشکان را از ارزش جان انسان‌ها بالاتر می‌بینیم. کاش تراژدی مرگ قصه‌گوی زندگی، آغاز ارج‌دهی به زندگی باشد و نقطه آغازی شود برای یک تغییر در نظام پزشکی کشورمان که سخت بیمار است.

شماره ۲۶۵۲ • سال سیزدهم • روزنامه شرق

روزنه آبی

آتش در جان‌های بازمانده

افرا صفا

درگذشت نابهنگام عباس کیارستمی تنها جامعه هنرمندان را به سوگ نشاند. مرگ او تمام افرادی را که با فیلم‌هایش زندگی کرده بودند در ماتم فرو برد و حتی افرادی را که علاقه‌مند به آثار هنری او نبودند شـــوکه کرد، چراکه شاهدهی بود دردناک بر آنچه در دنیای پزشکی کشورمان می‌گذرد. در هفته‌هایی که از درگذشت کیارستمی می‌گذرد، بسیار از او گفتند. فیلم‌ها از دل بیگانه‌ی‌ها بیرون کشیده شد و مصاحبه‌هایی رو شد که پیش از این هیچ‌کس از وجودشان خبر نداشت. همه گفتند از بزرگی کیارستمی و ویژه‌بودن هنر او، فروتنی‌اش و عشقش به زندگی و... . دراین‌میان بسیاری نیز گفتند و شنیدیم که چرا پیش از این، در زمان زنده‌بودن هنرمند، چنین قدردانی‌ای از وی نکردید. چرا اکنون به یادش افتاده‌اید؟ آیین‌خاک‌سپاری هنرمند بزرگ که از کانسون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در خیابان حجاب آغاز شد، شاهد حضور جمعیتی واقعا خودجوش بود. مردان و زنان از همه سنی در گرمای جان‌فرسای تیرماه برای بدرفه پیکر کیارستمی آمدند و در آرامش و با شکیبایی ساعت‌ها زیر آفتاب منتظر ماندند تا یاد کسی که افتخار کشورشان بود را گرامی بدارند. باز هم عده‌ای پرسیدند که چرا پیش از مرگش قدرش را ندانستید؟ حس این افراد قابل‌درک است، اما «مرده‌پرستی» و «بزرگداشت فرد مرده» دو مفهوم جدا هستند که باید مشخص شوند.

باید توجه داشت که در کشور ما جناح‌های سیاسی به مقدار زیادی خود را با میزان باز یا بسته‌بودن فضای فرهنگی تعریف می‌کنند. در چنین شرایطی تجلیل و بزرگداشت بزرگان که آبروی کشور هستند از دست مردم خارج است. بزرگداشت‌های مردمی خلاصه می‌شود به استقبال از هنرمندی چون کیارستمی در کارگاه‌های فیلم‌سازی‌اش و نمایشگاه‌هایی که برگزار می‌کرد. نباید فراموش کرد که کیارستمی زمانی که نخل طلای کن را برای «طعم گilas» گرفت، هنگامی که به تهران بازگشت با چه نوع استقبالی در کشور خود روبه‌رو شد. ما راه بسیاری آمده‌ایم. اکنون با آرامش در فرودگاه به استقبال اصغر فرهادی و همراهانش می‌رویم که از کن بازمی‌گردند، اما این مردم همان مردم هستند و تنها زمانه است که اجازه بزرگداشت هنرمند زنده را به مردمش می‌دهد یا نمی‌دهد.

البته تمام مشکلات را هم نمی‌توان بر گردن پیدای زمانه انداخت. فرهنگی در میان ما رواج دارد که آنچه را که نمی‌فهمیم یا نمی‌پسندیم شایسته نگوئش می‌دانیم. ممکن است افرادی به آثار کیارستمی علاقه نداشته باشند یا نقدهایی بر آن داشته باشند که این نقدها باید شنیده شوند، اما حقیقت هنرمندی کیارستمی را نمی‌توان ریز سؤال برد یا به دلیل نفهمیدن یا نپسندیدن آثارش، نمی‌توان به او برچسب فیلم‌ساز جشوراه‌ای زد.

افروشی که از بزرگداشت‌ها به‌عنوان مرده‌پرستی یاد می‌کنند از موضوعی دل‌چرکن هستند و آن، سوءاستفاده از مردگان و سوءاستفاده از جان‌سوختگی بازماندگان است. کارهای ما بیشتر روی مردگان می‌چرخد تا زندگان. مردم این سرزمین خسته‌اند از اینکه در بسیاری از مواقع زندگان به خاطر مردگان نادیده گرفته شده‌اند، اما آیا بزرگداشت هنرمند بزرگی چون کیارستمی که مردم برای زنده‌نگه‌داشتن یادش سرتاسر خیابان حجاب را پر کردند، با «مرده‌پرستی» یکسان است؟

مرگ قطعی‌ترین حقیقت زندگی است که انسان‌ها در باورکردنش بیشترین مشکل را دارند. زمانی که مرگ غیرطبیعی یا مانند مورد کیارستمی با غفلت پزشکی رخ می‌دهد، جان بازمانده بیش از پیش آتش می‌گیرد. کیارستمی با تمام قدرتشاناسی‌ها و نادیده‌گرفته‌شدن‌ها، سرمایه ملی ایران و بیش از آن فرزند خانه خانه ایرانیانی بود که حتی یکی از فیلم‌هایش را دیده بودند، او را می‌شناختند و حتی اگر آثارش را دوست نداشتند از دستاوردهایش برای ایران خشود بودند. مرگش جان تمام این افراد را سوزاند؛ کسانی که در تمام این سال‌ها دستشان از قدرشناسی‌ای که می‌توانست در حد خرید یک بلیت سینما باشد کوتاه بود.

وقتی نازنینی از دست می‌رود و نفس در سینه دیگران تنگ می‌شود، بازماندگان دور هم جمع می‌شوند. آیین خاک‌سپاری و بزرگداشت تنها بهانه‌ای است برای گردهم‌آمدن. مردم گرد هم می‌آیند، نه برای ذرف مرده، بلکه برای افراد زنده. کیارستمی رفت به هیچستان، تنها یادش ماند و آثارش. مردم بسیاری اما ماندند، ماتم‌زده و جان‌سوخته. افرادی که از روز به یاد عباس کیارستمی جمع شدند، به خاطر خودشان آمدند تا در کنار افراد دیگری باشند که حالشان به اندازه آنها بد است که به همان اندازه از مرگ هنرمند بزرگ دل‌نخستـــه‌اند. آمدند چون هنوز زنده‌اند، اما جانشان از این مرگ به لب رسیده و تاب درخانه‌نشستن و سردگریبان‌گرفتن ندارند. نمی‌توان این را مرده‌پرستی نامید.

و حرف آخر، باید شکلیا بود تا مرگ کیارستمی به‌عنوان یک پرونده پزشکی به سرانجام برسد، با وجود این، این فاجعه، صدای بلند مصیبتی است که اگر هر کسی در این روزها پایش به بیمارستان باز شود با آن روبه‌روست. در سیستم بیمارستانی ایران امروز، حقوق بیمار مشخص نیست. شمار زیادی از پزشکان و پرستاران ما بی‌مسئولیت شده‌اند و بیمارستان‌های ما دیگر مکان‌هایی امن برای درمان نیستند. ما پزشک را فرستاده‌ای که آسمان و انتقاد و اعتراض با خطاهای آنها را گناه می‌دانیم، ما مدتهاست که ارزش پزشکان را از ارزش جان انسان‌ها بالاتر می‌بینیم. کاش تراژدی مرگ قصه‌گوی زندگی، آغاز ارج‌دهی به زندگی باشد و نقطه آغازی شود برای یک تغییر در نظام پزشکی کشورمان که سخت بیمار است.



آخرین عکس کیارستمی قبل از رفتن به بیمارستان جم